فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc536696746)

[قولوا به معنای ظنوا 3](#_Toc536696747)

[آیه 6 سوره حجرات 4](#_Toc536696748)

[شأن نزول آیه 5](#_Toc536696749)

[نکاتی درباره آیه 5](#_Toc536696750)

[نکته اول: احتمالات در موضوعیت داشتن عنوان فاسق 6](#_Toc536696751)

[نکته دوم: تعمیم مناسبات حکم و موضوع 7](#_Toc536696752)

[نکته سوم: احتمالات در «تبیّنوا» 8](#_Toc536696753)

[نکته چهارم: تبیّنوا یعنی حجت پیدا کردن 10](#_Toc536696754)

[نکته پنجم: طریقی بودن تبیّن 11](#_Toc536696755)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# اشاره

آیه چهارمی که اینجا محل بحث قرار گرفت؛ آیه شریفه «**وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً**»[[1]](#footnote-1) بود، در این آیه بیان شد که؛ بر اساس ظاهر اولیه، ارتباطی با مبحث حسن و سوءظن ندارد، بلکه به یک ادبی از آداب رفتاری در روابط اجتماعی اشاره می‌کند، «**وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً**» یعنی سخن سنجیده و درستی را بگوید، جایی دیگر می‌فرمایند: «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقولوا قَولًا سَديدًا**»[[2]](#footnote-2)یا «**فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا**»[[3]](#footnote-3)، یکی از آداب هم این است که در گفتگوها با دیگران قول نیکو از شخص صادر بشود، این ظاهر اولیه آیه بود.

اما به ضمّ روایاتی که در ذیل آیه و به‌عنوان تفصیل وارد شده بود، گفتیم که این آیه یک ارتباطی با حسن و سوءظن هم پیدا می‌کند، این حاصل سخن ما در جلسه قبل ذیل این آیه شریفه 83 سوره بقره بود.

در تکمیل آن نکته‌ای را عرض کنیم و آن این است که؛ گفتیم ما باشیم و این آیه، بیش از یک عدد رفتاری در روابط اجتماعی نمی‌شود استفاده کرد، اما روایاتی که در کافی و ذیل آیه بود، می‌گوید: این آیه می‌خواهد بگوید: در ارتباطات خودتان بر اساس سوءظن رفتار نکنید، «لا تقولوا فیهم شیئاً حتی تعلموا»، چیزی نگویید، رفتار سوئی نکنید تا بدانید، یعنی بر اساس ظنون و احتمالات چیزی را به کسی نسبت ندهید، چیزی را به انسان‌ها نگویید، این هم از آیه استفاده می‌شد، اما سؤال این است که؛ این تعمیمی که به برکت روایت در مدلول آیه پیدا می‌شود، یعنی اگر روایت نبود، ما آیه را این‌طور معنا نمی‌کردیم، اما به برکت روایت، آیه یک شمول بیشتری پیدا می‌کند، بدون اینکه معنای اولیه آیه کنار برود، معنای اولیه آیه این است که شما ادب رفتاری را با گفتگوی با دیگران داشته باشید، سخن نیکو و زیبا بگویید، سخن تند و درشت و ناسنجیده نگویید، آن مأخوذ است و چیزی بیش از آن‌که گفته‌های ناروای بر اساس سوءظن از شما صادر نشود یا سوءظن نداشته باشید یا گفته‌ها و اقدامات مبتنی بر سوءظن انجام ندهید، این اضافه بر آن از آیه به برکت روایت استفاده می‌شود، منتهی آنچه اینجا وجود دارد این است که؛ فرمایشی که حضرت امام در روایت فرمودند و توسعه معنایی در روایت دادند، این به چه صورت است؟ مکانیزم و سازوکار این توسعه چیست، اینجا دو راه دارد:

1 – اینکه بگوییم: «قولوا للناس حسناً»، قولوا به معنای هم قول ظاهری است و هم به معنای ظن و رأی است، قولوا یعنی اعتقاد و رأیتان نسبت به دیگران نیکو باشد و آن را درست ارائه بدهید، ظن سوء نداشته باشید، حسن ظن داشته باشید.

2 – چیزی از اولی فراتر بگوییم، اینکه بگوییم: درواقع امام اینجا یک مفهومی را از آیه اخذ می‌کند، اگر ما باشیم، اینجا لقب مفهومی ندارد، «قولوا للناس حسناً»، این مفهوم لقب است، همین‌جوری لقب مفهوم ندارد، حتی آقای خوئی هم در وصف قائل به‌نوعی مفهوم بینابین شدند، در لقب ایشان و سایرین، کسی می‌گوید: مفهومی وجود ندارد، «قولوا للناس حسناً»، معنایش این نیست که وقتی می‌گوید خوب بگو، یعنی بد نگو یا بد فکر نکن، لقب اگر فقط یک اشعاری داشته باشد، امام از این قاعده عدم وجود لقب عبور کردند، می‌گویند: اینجا به هر دلیلی لقب مفهوم دارد، «قولوا للناس حسناً»، یعنی بد نگویید، لا تقولوا فیهم شرّاً، همچنین «حتی تعلموا...» قرینه لبیه دارد، مگر اینکه احراز بکنیم.

ممکن است بگوییم: روایت اصول کافی درواقع ما را هدایت می‌کند به اینکه اینجا یک مفهوم لقبی وجود دارد، «قولوا للناس حسناً»، یعنی لا تقولوا فیهم شرّاً، بر اساس ظنون ناروا و ناصحیح شما بد را به آن‌ها تصور نکنید یا نسبت ندهید، این هم چیزی است که فراتر از آن امام استفاده از آیه می‌کند.

# قولوا به معنای ظنوا

درواقع هم می‌شود بگوییم: این روایت قولوا را به معنای ظنوا هم به کار می‌برد، «قولوا للناس حسناً»، هم به معنای گفتن است و هم به معنای ظنوا بهم حسناً و هم چیزی بالاتر، از این حسناً هم مفهوم می‌گیرد، مفهوم لقب می‌گیرد، این هم احتمالی است که اینجا وجود دارد و بعید هم نیست، البته هر دو مسئله اگر ما باشیم، نه قولوا را به معنای ظن و رأی و اعتقاد حمل بکنیم، نه حسناً را اینجا مفهوم دار تفسیر بکنیم، اما روایت هر دو را در اینجا می‌آورد.

بنابراین ممکن است بگوییم این روایت دو تصرف در ظاهر آیه می‌کند، بدون اینکه از ظاهر آیه دست ‌برداریم، ظاهرش هم سرجایش محفوظ است.

ثانیاً اینجا توسعه معنایی است، نه اینکه بگوییم: ظاهر مراد نیست، بین این دو خیلی فرق است، در توسعه معنایی خیلی دست بازتر است، تا آنجایی که روایت بگوید: ظاهر نه و این باشد، خیلی میان این دو فرق است، بعد هم آن را هم به این شکل قبول نداریم.

سؤال...

جواب: خود قول هم مفهوم لقب است، «قولوا للناس حسناً»، یعنی لا تقولوا شرّاً.

سؤال...

جواب: حضرت درواقع دو یا سه‌گام روایت را از مدلول ظاهریه جلو برده است، یعنی چیزهای دیگری هم در مدلول قرار داده است.

سؤال...

جواب: اگر ما بخواهیم توسعه بدهیم، باید شاهد داشته باشیم، اگر فقط ما باشیم، روایت بیش از یک عدد رفتاری در روابط اجتماعی در عدم قولی نیست، هر چه بیش از این هست، به برکت روایت است.

درواقع حتماً شواهدی امام داشته است، منتهی شواهد آیه چیزی است که یک‌زمانی هم بشر به آن برسد، این ممکن است.

قرائن درونی یا بیرونی وجود داشته که حضرت امام این تفسیر را از آن ارائه داده است، مثل هزاران روایاتی که این نوع تعمیم و توسعه‌ها ایجاد می‌کند، اما اینکه شواهد طوری است که یک روزی بشر هم به آن می‌رسد و مدلول ظاهری می‌شود یا اینکه إلی الابد این شواهد مربوط به تأویل و باطن است، برای این مطلب نمی‌توانیم داوری قطعی بکنیم، عجالتاً می‌توانیم بگوییم: ما باشیم و ظاهر، در این وضع موجود این‌طور نیست.

در این آیه اگر قرار بر استیعاب بحث بود، نکاتی دیگری هم وجود داشت، منتهی بقیه را عرض نمی‌کنیم، هر وقت در روابط اجتماعی به آداب گفتاری در روابط رسیدیم ، این آیه در آنجا از آن منظر باید بحث شود، در آن صورت نکات متعدد دیگری هم دارد.

جمع‌بندی این است که آن روایت این تعمیم را در آیه می‌دهد و درواقع خود آن روایت دلیل ما در اینجا هست، لذا اگر به روایات رسیدیم، این روایتی که در ذیل آیه هست، یکی از ادله حسن و سوءظن است.

# آیه 6 سوره حجرات

آیه شریفه 6 سوره حجرات، آیه‌ای که در خبر واحد به آن تمسک کردند، آیه‌ای بسیار مشهور، «**يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبِإٍ فَتَبَيَّنُواْ أَن تُصِيبُواْ قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلَى‏ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**‏»،

## شأن نزول آیه

این آیه شریفه دو شأن نزول برایش ذکر شده است که بیشتر و مشهورتر شأن نزول اول است که؛ ولید بن عقبه است که از ناحیه حضرت مأمور شد برای جمع‌آوری زکات از طائفه بنی المصطلق، این‌طور که در تاریخ آمده است. از قبل آقای ولید با آن‌ها یک نوع دعوا و جنگ و نزاعی داشت، وقتی رفت زکات جمع بکند، این‌ها همه به استقبالش آمدند یا اینکه او بد فهمید یا عمداً این خلاف را مرتکب شد، به‌سوی پیامبر برگشت و اعلام کرد که این‌ها سر جنگ دارند، از پرداخت زکات تخلف دارند و نوعی طغیان کردند و یاغی هستند و امثالهم، به شکلی که پیامبر برحسب ظاهر تصمیمی داشتند که یک مقابله‌ای انجام بشود، بعد این آیه نازل شد، اعلام کرد که این ولید فاسق است و به گفته او نمی‌شود اعتماد کرد و ظاهراً در یک جریانی امام حسن یا امام حسین فرمودند که تو کسی هستی که این آیه برای فسق تو نازل شده است.

شأن نزول دوم در مورد تهمتی بود که به ماریه که یکی از زنان پیامبر بود، زده شد و بعد آیه آمد که این تهمت است و آن‌ کسی که این خبر را آورده است، فاسق است و نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

## نکاتی درباره آیه

این آیه از ادله خیلی مطرح در حجیت خبر واحد است، البته اینکه این مفهوم دارد تا حجیت خبر واحد درست بکند یا نه؟ این معرکه آراء است، در رسائل و کفایه مشاهده کردید، یکی از جاهای بسیار پیچیده اصول است که مثلاً شیخ مفهوم را قبول ندارد و نائینی قبول دارد.

آنچه در اینجا مقصود است، این است که؛ همین منطوقش چه ربطی به بحث ما دارد، چون ممکن است کسی این‌طور تقریر کند که؛ آیه می‌فرماید: اگر فاسقی و فرد غیرمطمئن و غیر ثقه‌ای گزارشی و خبری برای شما آورد، این را باور نکنید، «تبیّنوا»، یعنی باور نکنید و به خاطر یک خبر غیر ثقه شما ترتیب آثار ندهید، این تقریب اولیه است.

سه آیه اول ارتباط خیلی مستحکمی با مقوله حسن و سوءظن در روابط اجتماعی داشت، ظاهر آیه چهارم ارتباطی نداشت، روایت آن را ربط می‌داد، این آیه پنجم حالت بینابین دارد.

در اینجا از مفهوم خبر واحد بحث نمی‌کنیم، اما منطوق آیا با بحث خوش‌بینی و بدبینی در روابط اجتماعی رابطه‌ای دارد یا ندارد؟

در اینجا چند نکته وجود دارد:

1 – نکته اول این است که؛ سروکار ما با منطوق است.

2 – فاسقٌ آیا موضوعیت دارد یا عنوان مشیر است؟ این هم یک بحثی است که در اصول مطرح شده است، ممکن است کسی بگوید: فاسق به همین مفهومی که در قرآن وجود دارد، کسی که از مرزهای تکالیف عبور کرده است و تکالیف را زیر پا گذاشته است، معنایی که در قرآن و روایات ذکر شده است، ممکن است بگوییم:

### نکته اول: احتمالات در موضوعیت داشتن عنوان فاسق

احتمال اول این است که موضوعیت دارد، یعنی فاسق اگر خبری آورد، اعتبار ندارد، فاسق یعنی کسی که گنه‌کار است، این یک احتمال است که؛ موضوعیت عنوان فاسق در این آیه شریفه باشد.

احتمال دومی که غالباً همان را ترجیح می‌دهند، فاسق موضوعیت ندارد، مناسبت حکم و موضوع که بحث آوردن خبر و پذیرفتن یا نفی آن خبر است، این تناسب با این دارد که مقصود از فاسق در اینجا همان فسق در حوزه خبر است که فسق در حوزه خبر عبارت از کذب است.

فاسق بنبإٍ یعنی کسی که ازلحاظ گزارش گری مورد اعتماد نیست، اما اگر فسقی دارد که در یک عرصه دیگری ورود پیدا می‌کند و در قلمرو گزارش گری اصلاً اهل تعمد به کذب و افترا و تهمت و گناهانی که با این مقوله ارتباط دارد، نیست، آیه به این کاری ندارد.

ظاهر اولیه آیه فاسق است که همه گناهان و معاصی را در برمی‌گیرد، اما معمولاً گفته‌اند که به قرینه مناسبات حکم و موضوع اینجا فاسق یعنی فسق مخبری و خبری، نه مطلق الکذب، این غالباً نظریه بزرگان در همین آیه وقتی در خبر واحد بحث می‌کنند، هست.

احتمال اول این است که معنایش مطلق باشد، هر نوع فسقی در اینجا مقصود باشد، احتمال دوم این است که؛ اینجا مقصود فسق مخبری است، فسق خبری است، گناهانی است که پایه اعتماد به گزارش و خبر را لرزان و لغزان می‌کند.

درواقع اگر بخواهیم به عبارت فنی و اصولی تعبیر بکنیم، فاسق در اینجا مقید است، یک قید پنهانی به قرینه لبیه دارد، گفتیم گاهی مقید لبی است، «**إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبِإٍ**»، یعنی فاسقٌ اخباره، قید نهانی با قرینه لبیه اینجا وجود دارد و محدود به گناهان خاص می‌شود.

سؤال...

جواب: بنبإ متعلق به جاء است، منتهی این قرینه می‌شود که فسقش هم فسق نبإی است.

سؤال...

جواب: لفظی نیست، لفظ که قید نزده است، منتهی این لفظ مفهومی تولید می‌کند که عقل می‌گوید: پس حتماً فسق هم با این تناسب دارد، مقید لفظی نداریم، بلکه لفظ کمک کرده که قرینه لبیه فعال بشود.

جائکم بنبإٍ یعنی أخبرکم، این‌طور هست که إن أخبرکم فاسقٌ، فاسقٌ را می‌شود مطلق گرفت و می‌شود گفت که مناسبات حکم و موضوع یعنی فسق مرتبط با این مسئله.

سؤال...

جواب: بله احتمال اول همین است، احتمال اول می‌گوید: فاسق ولو شراب‌خوار، ولو اهل فواحش، در خبر به آن‌هم اعتماد نکنید، برای اینکه شارع می‌خواهد یک احتیاطی را بیان بکند، انسانی که آنجا گناه می‌کند، اینجا هم گناه می‌کند، این ظاهر احتمال اول است که ظاهر اولیه هم همین است، اما معمولاً می‌گویند این‌طور نیست.

اولاً هیچ ملازمه‌ای بین گناه در جاهای دیگر با خبر نیست، در غیرمسلمانان هم مشاهده می‌کنیم که بدترین گناهان که همان شرک است مرتکب می‌شوند.

این دو احتمال است که غالباً دومی را ترجیح می‌دهند، می‌گویند: «إن جائکم فاسق بنبأٍ فتبیّنوا»، اینجا فاسق مطلق مقصود نیست، فاسق در محدوده گزاره‌ها و اخبارات است، گناهانی مثل تهمت و افترا و شایعه‌پراکنی و غیبت و امثالهم.

سؤال...

جواب: در شهادت دلیل متقن است، شاهد باید عادل باشد، روایات خیلی روشن دلالت دارد.

غالباً احتمال دوم را ترجیح می‌دهند، مناسبات حکم و موضوع و قرائن لبیه می‌گوید: مقصود فاسق در اینجا، فاسق خاص است، فاسق به معنای مطلق مدنظر نیست، لذا اگر فاسقی باشد که گناهی را مرتکب می‌شود، اما در حوزه اخبار و اعلامات و گناهان مرتبط با آن تحفظ دارد، این مشمول این آیه نیست.

### نکته دوم: تعمیم مناسبات حکم و موضوع

نکته بعد این است که؛ از یک‌جهت مناسبات حکم و موضوع را باید تعمیم داد، برای اینکه اگر یک عادلی بود که آن گناهان را هم انجام نمی‌دهد، اما انسان غیر متحفظی است، ضبط درست و دقیقی ندارد.

 آدم عادلی که رعایت عدالت در نقل و امثالهم دارد، اما ضبط دقیقی ندارد، در خبر واحد می‌گوییم: ثقةٌ که شیخ یا نجاشی می‌گوید، یعنی عادلٌ فی اخباره، یعنی دروغ نمی‌گوید و ضابطٌ و منضبطٌ، انسان فراموش‌کار و خطاکار نیست، گناه نمی‌کند، اما انسانی است که در ضبط تحفظ نمی‌کند، مسائل را به هم خلط می‌کند.

سؤال...

جواب: ظاهر حال افراد این است که ضبط معمولی دارند، اما گاهی هست که در رجال هم ذکر شده که این انسان غیر ضابطی است، مسائل را خلط می‌کند و آن دقت حفظی و نقلی را ندارد.

فاسقٌ یا تعمیم لفظی که دشوار است یا لااقل مناطش آن را می‌گیرد، فاسقٌ؛ عادل غیر ضابط و عادل ناسی و غیر متذکر مشمول این می‌شود.

بنابراین در احتمال دوم و سوم عرضمان این است که؛ فاسقٌ از یک جهت با قرینه لبیه محدود به فسق خاص می‌شود و از جهت دیگر یک‌چیزی غیر فسق را هم در برمی‌گیرد، لفظاً هم نباشد، اما به تنقیح مناط است.

نکته دیگری که در این آیه شریفه است؛ «فتبیّنوا» است که به‌عنوان جزاء شرط در اینجا آمده است، آیه می‌فرماید: اگر یک فرد غیر معتمدی؛ فردی که شرایط لازم برای خبر ندارد، خبر آورد، «فتبیّنوا»، پس تحقیق کنید.

### نکته سوم: احتمالات در «تبیّنوا»

نکته بعدی این است که؛ «تبیّنوا» کنایه از عدم حجیت است، این یک تکلیف است، یک امر است، می‌گوید که تبیّن بکنید، اما آیا مقصود تکلیف است یا اینکه کنایه یک از حکم وضعی است، به‌عبارت‌دیگر اینجا دو احتمال وجود دارد:

1 - «تبیّنوا» امر است و بعث است و یک حکم تکلیفی را بیان می‌کند، یعنی واجب است که شما مطلب را مشخص کنید که ظهور اولیه امر هم بعث است و حکم تکلیفی است.

2 - «تبیّنوا» نمی‌گوید که شما حتماً تحقیق بکن، بلکه کل جمله کنایه از یک حکم وضعی است، شبیه آنکه می‌گوید: «لا تصل فی وَبَر ما لا یؤکل لحمه»، این اصلاً نهی نیست، برخلاف آن آیه که می‌گوید: «إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى‏ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ» روا نهی است، نهی تکلیفی است.

«لا تصل فی وَبَر ما لا یؤکل لحمه»، کسی اینجا نمی‌گوید نهی است، بلکه ارشاد به بطلان است و از این قبیل اوامر و نهی که ارشاد به صحت یا بطلان است، إلی ماشاءالله داریم.

اگر احتمال اول را بگوییم که تبیّنوا یعنی علی الاطلاق واجب است اقدام بکنید یا اینکه قیدی دارد؟ قطعاً اگر اولی باشد، یعنی بگوییم: این حکم تکلیفی است، یک واجب مطلق که نیست، ولو ظاهر عبارتی‌اش مطلق است، خبر غیر مورد اعتماد که رسید، حتماً شما تحقیق بکنید، روشن است که این مقید است، یک قیدی نهانی در اینجا دارد که آن‌هم قرینه لبیه است.

«تبیّنوا» یعنی آنجایی که می‌خواهید ترتیب اثری بدهید، تعبیر بعد هم این را نشان می‌دهد، «إن تصیبوا قوماً بجهالة»، علت بعدی این را نشان می‌دهد، یعنی اگر می‌خواهد این منشأ اثر باشد، باید تحقیق بکنید.

اگر احتمال بگیریم که وجوب تبیّن است، دو نکته دارد:

1 – مقید می‌شود به آنجایی که می‌خواهی ترتیب اثر بدهید.

2 – نکته بعد این است که؛ ولو اینکه ظاهرش را بگوییم: حکم تکلیفی وجوب تبیّن دارد، درعین‌حال مستلزم یک حکم وضعی خواهد بود، یعنی عدم حجیت.

#### نتیجه

بنابراین این چند احتمال را باید توجه داشت، اما نتیجه یک‌چیز می‌شود: اینکه می‌گوییم: «تبیّنوا» یعنی لیست بالحجة، «تبیّنوا» کنایه از این است که؛ لیس الخبرُ بحجة، داعی جدّ این امر، نفی حجیت است، مثل «لا تصل فی وَبَر ما لا یؤکل لحمه» یا این است که؛ داعی جدّ «تبیّنوا» وجوب کشف مسئله و تحقیق در مسئله است، وجوب تکلیفی می‌گوید، اما این وجوب تکلیفی اولاً مقید است، آنجایی که می‌خواهیم اثری بر آن مترتب بکنید، ثانیاً وجوب تبیّن، مستلزم عدم حجیت است، مطابقیاً نمی‌گوید حجت نیست، اما به دلالت التزامیه آن امر تکلیفی را می‌گوید اینجا حجت نیست، برای اینکه ملازم به آن است، چرا می‌گوید که باید تحقیق بکنید، برای اینکه اعتبار ندارد.

بنابراین دو احتمال در اینجا وجود دارد و این دو احتمال در نفی حجیت خبر فاسق اشتراط دارند، منتهی بنا بر یک احتمال به دلالت مطابقیه نفی حجیت می‌کند، بنا بر احتمال دیگر به دلالت التزامی می‌گوید حجت نیست.

نفی حجیت به شکل مطابقی یا حکم تکلیفی است که مستلزم نفی حجیت است.

مطلب دیگر؛ نسبت این آیه با تجسس است، می‌گوید: شما تجسس نکنید، این می‌گوید: تبیّن بکنید، وقتی خبر داد، مطلب را روشن بکنید.

این آیه خاص نسبت به آن‌ها است یا من وجه است که بعد جمعی دارد، فنی‌اش را بعد بیان می‌کنیم.

اجمال مطلب این است که؛ تجسسی که در اینجا می‌گوید: تبیّن بکن و مطلب را روشن بکن، این درجایی است که می‌خواهد ترتیب آثاری در جامعه بدهد، می‌خواهد آثاری را بر آن مترتب بکند، در اینجا شأن نزولش این است که پیامبر وقتی مطلع شد، قرار بود عده‌ای را بفرستد که یاغی‌ها را سرجایشان بنشانند.

ثانیاً امر آشکاری بوده است، از امور شخصیه نبوده است، ازاین‌جهت است که این غیرازآن تجسس است، منتهی جنبه فنی و اصولی‌اش بعد در جای خودش بحث می‌کنیم.

### نکته چهارم: تبیّنوا یعنی حجت پیدا کردن

نکته بعدی این است که؛ «تبیّن» - مقصود همانی است که در روایت عبدالله بن ابی یعفور می‌گفتیم- هم از مقوله علم است، مثل تعرفوا و تعلموا، این تبیّن یا به نحو دلالت مطابقی یا با ادله حاکمه و امثالهم با یکی از وجوه فنی که در جای خودش در اصول گفته شده است، مقصود از تبیّن حجت است، فتبیّنوا یعنی حجت پیدا بکنید، این حجت نیست.

حجت شما بر کسی که برای شما خبر آورده است یا باید علم باشد یا حججی مثل خبر عادل و امثالهم باشد، یعنی اگر می‌خواهید ترتیب اثر بدهید، باید به یک حجتی برسید، بروید حجت پیدا بکنید، آن حجت یا علم است یا اطمینان است یا حجج ظنیه معتبره دیگری است، این حجت نیست.

«تبیّنوا» یعنی حجت‌های دیگری پیدا بکنید، این حجت نیست.

سؤال...

جواب: این خطاب به مسلمانان است، با اخبار غیبی که به پیامبر می‌رسیده است، منافاتی ندارد.

بنابراین «تبیّنوا» در اینجا مفهوم علمی است که به معنای حجت به کار می‌رود یا مطابقتاً، یعنی علم، سایر حجج با ادله جای او می‌نشیند یا اینکه ممکن است کسی بگوید: «تبیّنوا» را مثل حضرت امام احتمال می‌دادند، «تبیّنوا» یعنی حجت پیدا بکنید، امام در ادله ظن و امثالهم، علم را به معنای حجت می‌گیرند و ظن هم یعنی غیر حجت.

این دو احتمال در حدی که ما اینجا بحث می‌کنیم، فرقی نمی‌کند، اما مباحث فنی و اصولی این دو احتمالی که در تبیّن بود، تأثیر دارد.

### نکته پنجم: طریقی بودن تبیّن

نکته دیگر در آیه شریفه این است که؛ درواقع آیه می‌گوید: تبیّن حاصل بشود، اگر در مورد خبر خودش علم تولید کرد، یعنی طوری بود که عرف آن را اطمینان می‌داند، آن از تبیّن خارج است، اگر خبر فاسقی آمد، اما همراه با قرائنی بود که تولید اطمینان کرد، طبعاً مشمول این نیست، مفروض آیه این است که؛ با این خبر تبیّن عرفی حاصل نشد، آیه که می‌گوید: خبر فاسقی آمد، تبیّن بکنید، یعنی مفروض این است که تبیّنی حاصل نشده است، یعنی حجتی برای شما پیدا نشد، خود خبر فاسق حجت نیست، اما گاهی با شواهد خارجیه به حد وضوح می‌رسد، طبعاً این روشن است، یعنی جایی که این به حد وضوح نرسیده است، با توجه به اینکه آیه معنایش این می‌شود که؛ یعنی خبرها و گزارش‌هایی که شمارا به یک اطمینان یا به یک حجت عقلایی نمی‌رساند، یعنی ظنی دارید، گمانی و وهمی دارید، به این ظن و گمان‌هایتان ترتیب اثر ندهید، به این شکل آیه با این مبحث خوش‌گمانی و بدگمانی می‌تواند ربطی برقرار بکند.

«إن جائکم فاسقٌ بنبإٍ فتبیّنوا»، یعنی مادامی‌که شما به یک اطمینان و حجتی نرسیدید، حق ندارید به این ظنونتان ترتیب اثر بدهید، منتهی این در حد ترتیب اثر است، نه خود بدگمانی، چون گفتیم ادله بر دو قسم است، برخی ادله می‌گوید: در روابط میان فردی بدگمانی نداشته باشید، برخی ادله می‌گوید: ترتیب اثر ندهید، این اگر هم دلالت بکند، دومی را دلالت می‌کند، یعنی ترتیب اثر ندهید.

1. - سوره بقره، آیه 83 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره احزاب، آیه 70 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره طه، آیه 44 [↑](#footnote-ref-3)